

زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ



نشر ایده‌های تعلیم و تربیت

سلام علیکم

خیلی خوشحالم که از این فرصتی که به من داده شده و طبق روالی که چندین سال پیش ما شروع کردیم، حقیقتش اینه که حرفو خیلیا میزنن ولی اثر نمی کنه. برای اثر بخشیه حرفام می خوام همتون بلند شین سه صلوات برای حضرت مهدی بفرستین که حرفایی که می شنویم رو درمون اثر کنه. ممنونم، سپاس گذارم.

حقیقتش اینکه من احتیاج به یه تغییر فضا دارم نسبت به سخنرانای قبلی که خیلی در فضای داخل کشور صحبت کردن، که یکم فضا رو بین المللی تر کنم و با این جمله شروع می کنم که چون ما همه انشالله از منتظران حضرت هستیم و حضرت هم قرار نیست که فقط در ایران برای شیعه های اثناعشری بیا، برای جهان داره میاد. پس بنابراین جهان اگه منتظره حضوره حضرت مهدی باشه باید جهان آمادگی پیدا کنه. یه جمله ای رو چندین سال پیش که ما شروع کردیم برای کار یکی از همکارا برای ما گفتش که امام زمان وقتی میاد که بشر به سلاح تفکر مجهز باشه. بنابراین، این بشر بشره ایرانی که لزوما نیست. و یک حرکت جهانی نسبت به آموزش تفکر برای کودکان بوجود اومده که من می خوام بر اساس سخنرانی خیلی جذاب استیو جابز که خودم خیلی خوشم اومد، من با دو تا داستان این مسئله رو برای شما معرفی کنم. اولین داستان من داستان فلسفه برا کودکان در زادگاهش، و دومیش داستان فلسفه برا کودکان در زادگاهه من. فلسفه برا کودکان توسط متیولیبمن که خانوادش یه مهاجره روس و یهودی مسلک بودن و خانواده مذهبی بودن در امریکا در واقع پایه گذاری شد. خود متیو زندگی نامش رو که می نویسه، متیولیبمن میگه که من، مدرسه برا من معنا نداشت. برا من دروس مدرسه بی معنا بود. حتی وقتی که مقید بودم که هر هفته تورات بخونم، توراتو می خوندم ولی برداشتی از تورات نداشتم. و حتی قبل از اینکه دیپلم بشه حدوده سه هفته قبل از مدرسه به دلیل رفتارها نا مناسب اخراج شده بودش که به واسطه ی عمش مجبور میشه که یعنی مجبور می شن یا به خواهش عمش دیپلم بهش میدن. همون موقع جنگ جهانی دوم میشه و درواقع سرباز اعزامی میشه به جبهه اروپا در کشوره فرانسه. طبق قوانین دانشجویی بسیجی که ما هم داریم، اونام داشتن در زمان جنگ، دانشجوی بسیجی میشه و در فرانسه شروع می کنه به تحصیلات عالیه انجام دادن. اونجا درسه فلسفه رو به عنوان پایه های لیسانس شروع می کنه به خوندن و یواش یواش تا ساله ۱۹۵۳ که به مقام دانش یاری دانشگاه کلمبیا در رشته ی فلسفه می رسه و حالا داستان ما در واقع از اینجا شروع میشه. با یه خانومه، با وجود اینکه خودش سفید پوست بوده با یه خانومه سیاه پوست ازدواج می کنه و اون دورانی بوده که مسائل سیاه پوستی در امریکا و ایجاد رعب و وحشت برای بچه ها دامن گیره خانواده های سیاه پوست بوده به خصوص حالا اینایی هم که قاطی داشتن. یعنی دو رگه بودن. بسیار تحت تاثیر قرار می گیره که من چه جور می تونم بچه هامو در مقابله نظامه ضد سیاهی، مجهز بکنم نسبت به اینکه اینها تاب بیارن مسائل محیطی و اجتماعی رو. به این فکر می افته که من چه جور اینها رو مسلح به یه سلاحه شناختی بکنم. که از خودشون محافظت بکنن. یه مقاله ای رو در مجله ی محلی دانشگاه می خونه مبنی بر اینکه یه استادی نوشته بوده که پیش دبستانی ها

رو ما بیایم بهشون اقتصاد یاد بدیم. اقتصاد یاد بدیم تا اینا بتونن بعدا مهاره بخش اقتصادی زندگیشون رو به عهده بگیرن. از همون ایده استفاده می کنه می گه که خب چرا که نه چرا از پیش دبستان ما بچه ها رو مجهز به سلاحی نکنیم که در مقابل تبلیغات و ترویجه هر چیزی که حالا در رسانه یا غیر رسانه یا تو خیابون یا از طریق هم سالان مطرح میشه، اینها در واقع ایمن بمونن و از این سو به اون سو کشیده نشن. برا همین بودش که مثله ماها که روزای جمعه یا شبهای جمعه برای مراسم مذهبی یا مراسم فوق العاده به مساجد می فرستیم خب خانواده های مذهبی غربی هم روزای یکشنبه به کلیسا میرن و برنامه های خاصه فوق برنامه دارن و این برنامه ها رو هم باید اولیاشون بچرخونن. ایشون به عنوان استاد دانشگاه میره اونجا در پایه ی سوم مدرسه ای که در کلیسا برگزار بوده شروع می کنه با بچه ها کار کردن. وقتی که بچه های سال بزرگتر، سال بالاتر می فهمن که ایشون استاد فلسفه ازشون می خوان که، بچه های دبیرستانی، ازشون می خوان که لطفا به ما هم منطق و فلسفه یاد بده. از همون جا ایشون درگیر میشه به اینکه خب چرا که نه؟ چرا که بچه های دبیرستانی به این سلاح مجهز نشن. قبل از اینکه، یعنی به جای اینکه صبر بکنیم تا دانشگاه، از دبیرستان شروع کنیم. یه عامل خیلی مهم دیگه ای هم که باعث انگیزش میشه این بودش که بین اولیای بچه ها و موسسان، یعنی در واقع دست اندرکاران کلیسا، تفاوتهای نگرشی و اجرایی وجود داشته و این منجر به این شده بوده که بچه های مدرسه تو کلاسه لیبن ازش می خوان که اون موضع گیری کنه نسبت به مسائل موجود. ایشون به خودش می گه که چه طور ما در دانشگاه اجازه داریم که راجع به مسائل مبتلی بهمون گفتگو کنیم ولی این بچه ها حق ندارن، به بچه ها گفته بودن شما حق ندارین، اینا مسائل بزرگتراس به شما ربطی نداره. چرا که بچه ها اجازه نداشته باشن درگیره مسائلی بشن که مبتلی به خودشونه. و باید اجازه داشته باشن که راجع به مسائل مرتبط به خودشون بتونن به اولیای امورشون و با هم دیگه بحث و گفتگو بکنن. بنابراین این جرقش باعث شدش که از سن ۱۴ سالگی که، یعنی می خوام بگم تولید یه برنامه های درسی کار خلاقیت های یک شبه به مدلائی که اخیراً شاید دیده میشه نیست. یک برنامه دراز مدت، یه در واقع تمرکز طولانی، یک همت و یک جهاد مستمر لازم داره که یه چیزی به حاصل بشینه. بنابراین ایشون انقدر درگیر بوده که یه شب نصفه شب بلند میشه و میره به خاطر اینکه صدای تایپه دستگاش خانومشه بیدار نکنه میره تو زیرزمین و دو تا فصل از کتابی رو که به صورته داستان طراحی کرده بوده می نویسه. داستان هم باز به خاطره اینکه آدمه مذهبی بوده، ببینین ما داستان، توی نشست های اول هم دو تا از برادرا سخنرانی می کردن از داستان استفاده می خواستن بکنن. داستان زبانیه که خداوند برای بشر برای حرف زدن استفاده کرده، چرا ما برای حرف زدن از داستان استفاده نکنیم؟ تازه گیام که به قولی سر دم دارا هم از قصه استفاده می کنن به خاطره اینه که رو دست خدا که نمی تونن بلند شن، اگه قصه موثرترین روشه آقای استیوجابز و بیل گیتز هم دارن از قصه استفاده می کنن. بنابراین شروع میکنه به داستانش رو نوشتن. داستان رو به طور آزمایشی می بره در کلاس پنجم ابتدایی به نام داستانه هری بوده، میبره کلاس پنجم ابتدایی، دو تا کلاس، یه دونه کلاسه کنترل می گیرن، یه دونه کلاس که در حال اجرا بوده. نه هفته در هر هفته دو جلسه ی ۴۰ دقیقه ای با بچه ها این

داستان رو ۲۰ دقیقه می‌خوندن ۲۰ دقیقه بحث و گفتگوی فلسفی می‌کردن. بعد از این ۹ هفته به هفته هم یعنی در واقع دو جلسه به جلسه اول به جلسه ی آخر هم آزمون می‌گیرن. نشون میده که رشد عقلی این بچه‌هایی که ۱۰ جلسه، یعنی ۹ جلسه، ۹۰ جلسه ی، یعنی ۹ هفته، دو ۹ تا ۱۸ تا، ۱۸ جلسه ۴۰ دقیقه ای با خوده لیمن کار کرده بودن، آزمون عقلیشون ۲۷ ماه رشد عقلی داشته. ۲۷ ماه. بعد برای اثبات نظریشون گفتن که خب حالا این که قبول نیست، ما باید ببینیم اگه بعد از ۶ ماه دوباره آزمون بگیریم، تاثیر این روش می‌خوایم ببینیم اولاً پایداره یا نه، دوم اینکه می‌خوایم ببینیم آیا این گفتگوها آیا به سایر دروس مثله ریاضیات، مثله علوم، مثله جغرافی آیا تسری پیدا کردن یا نه. ۶ ماه بعد تو ایالت نیوجرسی، تست ایالتی که گرفته می‌شه، این بچه‌ها به صورته ضریب قابل ملاحظه ای از گروه گواه جلوتر می‌افتن و غیر از درس دیکته، یعنی اسپلینگ که فقط به حافظه ی تصویری دیکته مربوط میشه در تمام دروس از اون گروه موازیشون جلو می‌افتن. همین باعث شکل‌گیری برنامه فلسفه برای کودکان در ساله ۱۹۷۰ میشه، در سال ۱۹۷۰ تا ۷۹، هشت کتاب برای پایه‌های پیش دبستان تا دبیرستان نوشته می‌شه، برای هر کدوم، هر کدوم از داستان‌ها ناول یعنی داستان بلنده ۱۰۰ صفحه‌ایه، برا هر کدوم حدود ۱۰۰۰ صفحه روش تدریس وجود داره، و این کتاب‌ها تا ساله هشتاد و خورده ای یواش یواش تولید میشه تا اینکه الان که خدمت شما هستیم در هفتاد کشور به صورت پژوهشی و رسمی اجرا میشه. در کشورای استرالیا، انگلستان، اردن، برزیل و ایران به طور رسمی داره اجرا میشه و در کشورای دیگه به صورته پژوهشی آزمایشی. مهم‌ترین حرف این مجموعه‌ایه که آرمان این برنامه پرورش شهرونده، به هیچ وجه دنبال نخبه پروری نیست، هر فردی رو نمی‌ذاره از این مجموعه جدا بشه، شما هر، یک نفر رو نمی‌تونین از جمعیت ایران خارج کنین، برای هر نفر ما باید برنامه داشته باشیم. پس بنابراین آموزش شهروندی که بتونه در گفته‌هایش، در تولیداتش و در کارهایش به قضاوت بهتر به تصمیم بهتر و به انتخاب بهتر دست بزنه. هدفش اینه و این هدف رو در قالب مهارت‌های، یعنی در قالب آموزش مهارت‌های تفکر بالای بولوم طراحی کرده که تفکر نقاد و خلاقن. پایه‌ترین حرفاش هم اینه که من تمام این تصمیمات و انتخابات و قضاوت‌ها باید مبتنی بر ملاک باشه و نسبت به زمینه‌ها حساس باشه، حساس بودن مثلاً به مثالی که توی نشست اول بود اینه که مثلاً فرض کنید یکی از برادرها مسئله ی دادگاه رو مطرح کرده بود در ایران ما دادگاه هیات منصفه نداریم. خب مسلماً اگر ما بخوایم در ایران مثالی از دادگاه رو برای آموزش استفاده کنیم، هیات منصفه بستر کار ما نیست. یا مثلاً فرض کنید جنگ به مدلی که همکارمون گفته بودن که مثلاً فیلم نشون بدین که خودشونم بعداً گفتن ما به این نتیجه رسیدیم که از داستان استفاده کنیم. اینه که وقتی بستر کودکه، باید امنیت باشه، باید خطر آفرینی کم باشه، باید ملاحظاتی بشه، توجه به بستر در تصمیم‌گیری موثره. و اگر نه که آدم می‌تونه همیشه هر کاری که دلش بخواد بکنه. و مهم‌تر از همه و از همه ی همه ی اینا مهم‌تر اینه که این سیستم خود تصحیح‌گره. یعنی ناظر نداره، ناظر بیرونی نداره. نظامش خیلی شبیه نظامه الهیه. همونی که شما هر شب باید "حاسبوا قبل ان تحاسبوا" بکنید، هر کسی باید خودش خودش رو بررسی بکنه، تأمل بکنه، و سیستمای مشکلات خودش رو بررسی بکنه و خودش

خودش رو تصحیح بکنه. چون ملاکارو خودش میشناسه. این برنامه در زادگاهشه. حالا اون چیزی که در کشور ما اتفاق افتاده، و من اینو برا اولین بار دارم در ایران می گم، اینه که من در سال ۱۳۷۴ از طرف بنیاد حکمت اسلامی صدرای دعوت به همکاری شدم تا محتوای Home Page بنیاد حکمت صدرای رو مدیریت بکنم. در سال ۷۵ ما اونجا، تو اون موسسه، یه مسئله Search یا مسئله جستجو داشتیم، به نام مهندس کرمانچی ایشون کارش این بودش که هفته ای یه روز می اومد تمام اینترنتو سرچ می کرد همه رو به قولی گوش تا گوشه اینترنتو جستجو می کرد ببینه که چه چیزی در رابطه با فلسفه مفهومی جدیدیه که بتونه به ما کمک بکنه. ایشون یه روز با ذوق و شوق اومد گفتش که فلانی یه چیزی برات پیدا کردم، چون من از ۱۸ سالگی معلم بودم، گفت، آخه من همیشه به رئیسمن می گفتم که حاج آقا ما فلسفه آخه به من رشته ام فیزیکه، فلسفه به من چه مربوطه. من فقط در ف اولش با شما مشترکم. یه روز اومد گفتش که خانوم شهرتاش برای شما هم یه کاری اینجا پیدا شد. گفتم چه طور شد؟ گفتش که فلسفه برا کودکانم ما رقم زدیم، پیدا کردیم. گفتم خب الحمدلله ما اینجا صاحب کار شدیم. از اون موقع به بعد از سال ۷۵ ما حدود دو سال طول کشید، حدود ۳ تا زونکن ۱۰۰۰ صفحه ای از تمام اطلاعاتی رو که تو اینترنت برای فلسفه برای کودکان بود جمع آوری کردیم. در سال ۷۹، به صورت منسجم با تلاش های پیگیر سعی کردیم که یه کارای اجرایی انجام بدیم ولی متأسفانه موفق نشدیم چون هیچ کلید کاری دستمون نبود. در سال ۸۰، فک کنم، اگه اشتباه نکنم یه برنامه شبکه ۴ تلویزیون بود به نام معرفی کتاب آقای رحمان دوست. من تلویزیون رو روشن کردم دیدم رحمان دوست نشسته، داش کتاب معرفی می کرد گفت داستان های فکری اثر فیلیپ کم از استرالیا. بلافاصله چون می دونستم که کار ماست زنگ زدم به ناشر ۱۰۰ سری کتاب گرفتیم تونستیم از هفته بعد در مدرسه ای در چهار پایه ی دوم، سوم، چهارم، پنجم، طرح آزمایشی انجام بدیم. که منجر به این شدش که در سال ۱۳۸۳ در همایش جهانیه ملاصدرا در یه پنلی که حدود ۱۰۰۰ نفر درش برای قسمت فلسفه برای کودکان شرکت کردن، ما نتایج آزمایشیه اون کارهامون رو تونستیم در ایران معرفی کنیم که این قدم بسیار مهمی بود. بعد از اون همایش، بنیاد تصمیم گرفته بودش که تمام منابع خارجی رو خودش جمع آوری بکنه و خودش یه الگوی ملی به مخاطبینش بده. من موافق این کار نبودم و از اونجا اومدم بیرون. چون علتش این بودش که فک می کردم ما اگه منابع اولیه رو در اختیاره تمام پژوهشگران کشور بذاریم، اگر تولیدی می خواد بشه تولید با ظرفیت بالایی انجام خواهد شد. یعنی شما وقتی که یه طرح خارجی رو به ۸۰ میلیون ارائه می کنید، مسلماً از توش تولید بهتری در میاد که شما یه طرح خارجی رو به دو تا موسسه بدی و بگی حالا شما Output بدین بیرون. بنابراین از اونجا اومدم بیرون. با تعدادی از معلمان به عنوان یک شخص حقیقی نه به عنوان یک شخص حقوقی، با تمام سرمایه های ذهنی، جسمی و مالی شروع کردیم به کار از ترجمه کتاب و مقاله تا ارائه مقاله به زبان فارسی و عضویت در گروه های جهانی، ارتباط با پیشکسوتان در کشور های خارجی، گذراندن دو ترم مجازی با دانشگاه مونترکله، راه اندازی نظام تربیت معلم برای نزدیک ۱۵۰۰ نفر تا الان یا بیش از اون، و همه اینارم خیلی به صورت تجربی ما انجام دادیم. همه ی اینها منجر شد به اینکه الان حدود ۱۳ ساله که

مجموعه ی عظیمی از اطلاعات و تاملات اجرایی معلمان رو در بیش از ۵۰۰۰۰ دانش آموز و بیش از ۱۰۰ ها مدرسه جمع آوری کردیم. که برای تولید نمونه ی بومی می تونه برا ما قابل استفاده باشه در طول ۱۳ سال گذشته از هرگونه رسانه ای شدن غیر از امروز پرهیز کردیم به خاطر اینکه معتقد بودیم که قبل از دست یابی به اجرای صحیح ما نمی تونیم خودمون رو در جامعه مطرح بکنیم. حالا این که الان کجا وایسادییم؟ خوشبختانه از سال گذشته، همین طور که ما داشتیم تلاشای خودمون رو انجام می دادیم، مواجه با برنامه آموزش و تفکر در نظام آموزشی شدیم. به مدد الهی این خبرو به شما می دم که این ۱۳ سال در واقع خروجیش منطبق شد با چیزی که به نام تفکر و پژوهش در کشور ما شکل گرفته. فقط تفکر و پژوهش دو تا سلاح مهم این برنامه رو ازش گرفته شایدم ازش غافله. یکی اینکه پرسشگری رو از بچه گرفته، که درصورتی که در ... خود بچه پرسشگره. دومیش هم این که باید بچه خودش کتابو بخونه و سوال طرح کنه که اونجا در تفکر و پژوهش معلم خودش می خونه، خودشم سوالو طرح می کنه. امیدوارم انشاالله برای طرح های ملی بعدی، مهیا تر، باعزم تر، با همت تر و با اطلاعات جهانی بهتر عمل کنیم. ممنون